



# در ابتدا کلمه بود

رضا سیدحسینی

نقدی بر کتاب آگر شبی از شب‌های زمستان مسافری  
نوشته: ایتالو کالوینو  
ترجمه: لیلی گلستان  
انتشارات آگاه

تحلیل دنیای موجود به کار نمی‌برد. دنیای نوشته با دنیای کلمات با دنیای موجود جدا است. دنیای ممکن‌تی که در آثار کالوینو وجود دارد، محصول غریبی از وسعت مخیله او است و خیال او چنان تا دوردست‌ها می‌رود و چنان دنیاهایی می‌سازد که در کار هیچ نویسنده‌ای دیده نمی‌شود. پیش از مرحله تازه نویسنده‌اش که با کاخ سرنوشت‌های متقاطع (۱۹۷۳) آغاز شد و در واقع نوعی تئوری رمان بود، در قالب رمان و مسئله روایت و نویسنده و خواننده را موضوع خود قرار می‌داد، آثار سه‌گانه‌اش: ویکنت شقه‌شده، بارون درخت‌نشین و شوالیه ناموجود که بعدها در یک مجلد تحت عنوان آجدلا ما منتشر شدند، نمونه‌های مشخصی از این دنیاهای خاص کالوینو و وسعت تخیل او بودند. همراه این وسعت خیال، دو مشخصه بزرگ هم همیشه در همه آثارش جلب نظر می‌کرد: طنز و ایجاد عاطفه. حالت طنزآلود در همه آثار او وجود دارد و نیز خواننده را چنان با قهرمانش اخت می‌کند که خواننده اثر بدش نمی‌آید مثلاً همراه بارون درخت‌نشین بالای درخت‌ها زندگی می‌کند....

اما مهم‌ترین مشخصه آثار او، تازگی هر اثر و عدم شباهت آن با آثار دیگر است. چنان‌که گفتیم برای هر اثرش دنیای خاصی می‌سازد و به تجربه تازه‌ای دست می‌زند؛ اما این تجربه‌گرایی او با تجربه‌گرایی دیگران فرق دارد. او برخلاف سوررئالیست‌ها و نویسندگان رمان نو و حتی ژرژ پرک (G.Perec) که با هم عضو یک کارگاه تجربی بودند، جذابیت اثرش را فدای تجربه نمی‌کند، بلکه از تجربه برای افزودن به جاذبه اثر استفاده می‌کند.

گفتیم که کالوینو دنیای داستانی‌اش را می‌سازد. به دستورالعمل ارسطو درباره تقلید طبیعت کاری ندارد. کلمات او برای منعکس کردن اشیاء و نشستن به جای آن‌ها نیست. کاربرد کلمات برای او سفتی است خاص خودش و این کار را دانسته و سنجیده می‌کند. آیا این نوع کاربرد کلمات به تبع نظریه معروف اشکلوسکی برای فرار از خودکاری است؟ شاید. اما خود کالوینو عملاً با زبان داستان، تئوری به دست می‌دهد و این نوع تئوری روایی او، چنان‌که در مورد کتاب مورد بحثمان خواهیم دید، برای تئورسین‌های نشانه‌شناس مسئله ایجاد می‌کند و حتی گاهی هم رشته‌های آن‌ها را پنبه می‌کند. حالت اخیر را در مورد کتاب مورد بحثمان خواهیم دید.

باگذر از چشم‌انداز بزرگ شهرمان، عناصری را که تصمیم گرفته‌ام به آن‌ها توجهی نداشته باشم از ذهنم پاک می‌کنم. از کنار یک وزارتخانه می‌گذرم، کاخی با روئایی پر از مجسمه، ستون، نرده، برجستگی‌ها، گچبری و ابعاد زمینی و حس می‌کنم که نیاز دارم آن را به ظاهری عمودی و مسطح برگردانم، لوحه‌ای شیشه‌ای و کدر، پرده‌ای که فضا را می‌برد، بی‌این‌که حایل دیده شود. حتی اگر بدین‌سان هم ساده شود، باز کاخ به رویم سنگینی می‌کند و فشار می‌آورد. تصمیم گرفتم آن را به کلی حذف کنم و به جای آن آسمانی شیری رنگ بماند که روی زمین گسترده شده بود. به همین ترتیب پنج وزارتخانه، سه تانک و دو آسمان خراش [را] که دفترهای مرکزی شرکت‌های بزرگ بودند، پاک کردم.

دنیا آن چنان پیچیده و مبهم و آن چنان انباشته است که برای این که آن را روشن‌تر بینم، لازم است آن را پیرایش کنم، پیرایش کنم.  
اگر شبی... صفحه ۲۴۷

اومبرتو اکو هم‌میهن پرآوازه ایتالو کالوینو اثر مشهور خودش نام گل سرخ را با سرلوحه معروف انجیل یوحنا آغاز می‌کند. در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. اگر بخواهیم رابطه‌ای بین این عبارت و خود اثر پیدا کنیم به‌زحمت می‌افتیم و چندان دلیل قطعی برای این سرآغاز به دست نمی‌آوریم. چون باید حدس‌های مختلف بزنیم و درباره هیچ‌یک از این حدس‌ها هم نمی‌توانیم به یقین برسیم.

اما کافی است که همین جمله را بر بالای آثار کالوینو و به‌خصوص آثار سال‌های آخر زندگی او قرار دهیم؛ بی‌هیچ توضیحی پذیرفته خواهد شد. چون کلمه در آثار کالوینو واقعاً سازنده جهان دیگری است. کالوینو هرگز کلمه را برای

در مصاحبه‌ای که کمی پیش از مرگش، با **ماریا کورتی (Maria Corti)** انجام داده بود و در تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۸۵، چند روز پس از مرگش منتشر شد، دربارهٔ سبک خودش نکاتی را گفته بود که سخت شبیه سخنان **اشکلووسکی** است: "می‌توانم بگویم که من تلاش می‌کنم با آن تنبلی ذهنی که اغلب همکاران رمان‌نویسم دارند مبارزه کنم. آن‌ها از زبانی استفاده می‌کنند که قابل پیش‌بینی و بی‌نمک است. من فکر می‌کنم که نثر هم مانند شعر به سرمایه‌های از همهٔ منابع کلامی احتیاج دارد. جانبداری و دقت در کاربرد کلام، صرفه‌جویی، پرمایگی و قدرت ابداع در تقسیم‌بندی کلمات و چیزی نظیر استراتژی، شور، تحرک و قدرت تأثیر در جمله، چابکی و نرمش در جابه‌جایی یک جمله، یا تغییر آهنگ آن. مثلاً نویسنده‌هایی که صفت‌های بسیار صریح و بی‌فایده به کار می‌برند، یا می‌خواهند به‌زور نتیجه‌ای را بگیرند که از طریق دیگر نمی‌توانند. در این صورت آدم‌های بی‌صدافتی جلوه می‌کنند و در هر حال این‌ها کسانی هستند که به‌هیچ وجه نمی‌شود به‌شان اعتماد کرد."

تعادلی بین "ادبیت" و "آرادهٔ گفتن". تعادلی که **زولان بارت** آن‌را "مکانیسم جاذبه" نام می‌دهد، خاص اثر کالوینو است. وارد کردن کمی نظم و کمی منطق به دنیایی، که دقیقاً فاقد آن است امکان ندارد جز این که از تاریخ بیرون بیاییم. پس نوعی دنیای ذهنی زاینده ارادهٔ نویسنده، جانشین دنیای ما می‌شود.

اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری شکلی کاملاً غیرعادی دارد. شاید تاکنون هیچ کتابی به این صورت نوشته نشده است. این کتاب یکی از سه کتابی است که کالوینو پس از اقامت طولانی در فرانسه و آشنایی با نویسندگان مجله معروف **تل کل (Tel Quel)** و به‌خصوص با **رمون کنو (R. Queneau)** و انجمن کوچکی که بر گرد او تشکیل شده و نام **اولیپو (Oulipo)** به خود گرفته بود، نوشت. تحت نام اختصاری "اولیپو" که از دو حرف اول سه کلمه به معنی "مفتاح ادبیات بالقوه" تشکیل می‌شد، ده نفر ریاضی‌دان و ادیب و محقق به‌قصد ارائه تجربه‌های جدید در ادبیات با استفاده از روش‌های ریاضی و علمی گرد هم آمده بودند. به‌جز "رمون کنو"، که رئیس گروه بود، "زرژ پرک" نویسنده و "ژاک روبو (J. Roubaud)" ریاضی‌دان شاعر نیز عضو این انجمن بودند. کالوینو از سال‌ها پیش شیفتهٔ "کنو" بود و آثار او را به ایتالیایی ترجمه کرده و مقاله‌های متعدد دربارهٔ او نوشته بود. "کنو" رمان‌نویس و تجربه‌گرا بود و مهم‌تر از آن، مثل کالوینو، ذهن دایرةالمعارفی داشت و مدیریت دایرةالمعارف معروف **"پلنیاد"** نیز بر عهدهٔ او بود. اعضای گروه هم شیفتهٔ کالوینو شدند و او را به عنوان یگانه عضو خارجی "اولیپو" پذیرفتند. دوران توجه به فرم بود و ساختارگرایی و نشانه‌شناسی. در جلسات ماهانهٔ "اولیپو" هم هر کسی طرح‌های تازه‌ای را که برای رمان یا داستان و یا شعر یا هر اثر دیگری در سر داشت طرح می‌کرد و به بحث گذاشته می‌شد. طرح اولیهٔ کاخ سرنوشت‌های متقاطع

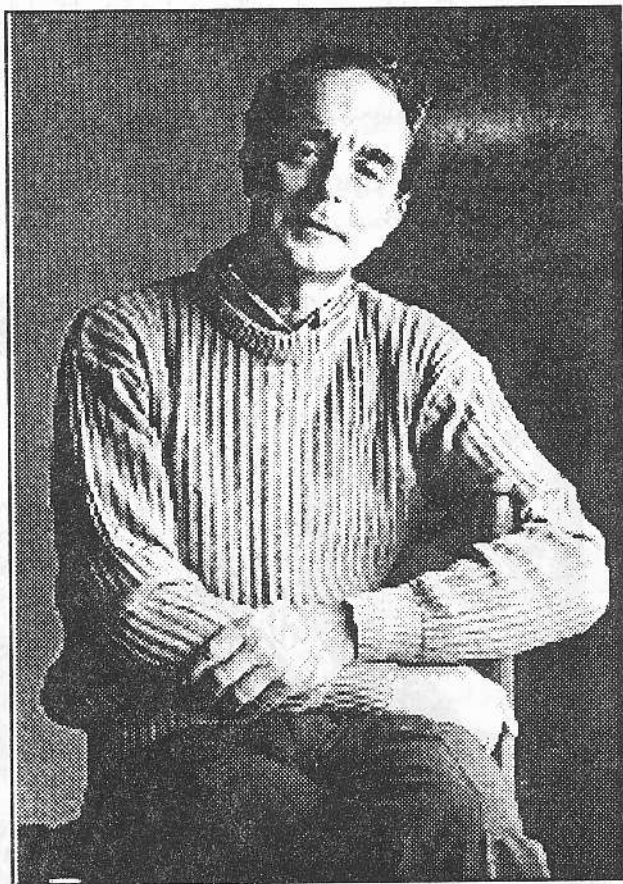
را کالوینو، در همان جلسات اولیه که به اولیپو رفت، به صورت طرح اولیه‌ای مطرح کرد و بعدها هم طرح "اگر شبی از شب‌های زمستان" را داد. دربارهٔ هر دو طرح تحلیل‌های طولانی و دقیق زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی، روایت‌شناسی و روانکاوی صورت گرفت. بعدها خود کالوینو در مقاله‌ای با عنوان "چگونه یکی از کتاب‌هایم را نوشتم" گفت که آن‌چه را که **"گریماس" (Greimas)** به تبع **"ولادیمیر پروپ"** دربارهٔ عوامل دخیل در داستان گفته، مجموعاً در این کتاب وارد کرده است. به قول **مارسل بنابو (M. Benabou)** دبیر "اولیپو" این اثر بیش از این که یک کتاب باشد، نطفه واقعی یک کتابخانه و نمونه‌های جالبی است از امکانات داستانی. در این کتاب دو رشته عوامل جداگانه وجود دارد: در فصولی که از یک تا دوازده شماره‌گذاری شده‌اند، داستان یک مرد خواننده و یک زن خواننده آغاز می‌گیرد و پایان می‌یابد. خواننده مشغول خواندن کتابی است از ایتالو کالوینو با عنوان "اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری": اما بر اثر اشتباه در صحافی، فقط شانزده صفحه از آن رمان در کتاب وجود دارد و بقیهٔ صفحات از آن کتاب دیگری است. خواننده برای عوض کردن کتاب پیش ناشر می‌رود. در آن‌جا با دختری، که همان کتاب را خوانده و به همان اشکال برخورد کرده است، آشنا می‌شود. این وضع به دلایل مختلف ادامه خواهد یافت و در خلال آن دوازده فصل، ده سرآغاز از ده رمان ناتمام گنجانده خواهد شد. خصوصیات این سرآغازها و فصول قابل توجه است:

فکر ساده‌تر این است که بگوییم کالوینو که یک عمر دنیاهای خاص کتاب‌هایش را ساخته است، موضوع‌های متعددی هم برای کتاب‌های دیگر



داشته، اما خود این ساختارسازی هم خسته‌اش کرده و در عین حال که ادعا کرده است داستان خواننده را می‌نویسد، در واقع داستان دنیای مضحک نویسنده را نوشته است و نیز برخورد این طرز تفکر ابتدائی را با جامعه مصرف، دنیای دیوانه کامپیوتر و غیره... و به جای این که هر یک از آن موضوع‌ها را نگهدارد و در کتابی به کار برد، توی یک کتاب ریخته است.

اما این تصور در برابر خصوصیات این سرآغازها چندان دوام نمی‌آورد. سرآغازها برای همین کتاب ساخته شده است. هر کدام از آن‌ها یکی از موضوع‌های معمول نویسندگان روزگار ما را حتا گاهی طرز فعالیت ذهنی یک نویسنده بزرگ را به میان کشیده و نمونه داده است و قشنگ‌ترین و خیال‌انگیزترین اسم‌ها را هم با چنان شیطنتی به این سرآغازها داده است که در عین حال مجموعه آن‌ها را می‌توان تقلیدی از سرگردانی نویسنده‌ها برای انتخاب اسم اثر شمرد. ناگفته نماند که این سرآغازها برخلاف آن‌چه ظاهر امر



نشان می‌دهد، اغلبشان سرآغاز ناقصی نیستند و چندان از آن‌ها را می‌توان داستان کوتاه کامل و حتا موفق شمرد. اشاره‌ای مختصر به چندتایی از آن‌ها می‌تواند روشن‌گر باشد:

۱. در شبکه‌ای از خطوط به هم پیچیده: با وحشت از تهدید تلفنی، موضوع داستان‌ها و فیلم‌های متعدد پلیسی آغاز می‌شود. اما فضا سازی خاص کالوینو، دنیایی که او می‌تواند همه موجودات و حتا اشیايش را به هم دستی با خود وادارد

خیرت‌آور است. راوی داستان اسپیر دایره‌ای است که در مرکز آن تلفنی است که دارد زنگ می‌زند. خانه‌های متروک که به محض رسیدن راوی تلفنشان شروع به زنگ زدن می‌کند و تلفن‌کننده با او کار دارد... تشریح همه این چند صفحه در حوصله این مقال نیست. مهم پایان این سرآغاز است: سوءتفاهم! سوءتفاهمی چنان تلخ که **آلبر کامو** تصورش را هم نمی‌توانست بکند.

۲. به گرد گوی تهنی: ممکن نیست بخوانی و **بورخس** را به یاد نیآوری و نویسندگان دیگر آمریکای جنوبی را... بورخس در جاهای دیگر این کتاب هم حضور دارد. اصلاً عده‌ای از منتقدین معتقدند که **هرمس مارانای** کتاب‌ساز خود نوعی بورخس است. به خصوص در فصل ششم... در آن ماجرای هزار و یکشب‌وار.

۳. فصل دهم - چه قدر شبیه ۱۹۸۴ است و چه قدر تازه‌تر از آن. کتاب **اورول** فقط می‌توانست خشونت و حماقت دولتی **استالینی** را تصویر کند و لاغیر. اما همین چند صفحه فصل دهم جهان سیاسی امروز را با سیستم اطلاعاتی عجیب و غریبش و حتا جهان سیاسی فردا را تصویر می‌کند؛ البته با لیخنندی بر گوشه لب. با طنز لطیف کالوینو که همه جا حاکم است. فقط به این سؤال و جواب توجه کنید:

از این جا می‌توان فهمید که کتاب‌های ممنوعه آن‌جا در این جا قابل چشم‌پوشی است و برعکس!

- هرگز! کتاب‌های ممنوعه این‌جا، در آن‌جا ممنوعه‌تر است و کتاب‌های ممنوعه آن‌جا در این جا ممنوعه‌تر! اما صادرات کتاب‌های ممنوعه به حکومت رقیب و واردات کتاب‌های ممنوعه آن‌ها به کشور ما، برای هر دو حکومت دو مزیت کلی دارد... اول این که مشوق مخالفین حکومت دشمن است... و بعد این که تبادل تجربه را مابین ادارات پلیس برقرار می‌کند!...

البته این‌ها کافی نیست. هر چه بیش‌تر خواننده باشی بیش‌تر با کالوینو اخت می‌شوی. دستکم باید با **آلوکرسینوس** و **آووید** آشنا بود، دو نویسنده‌ای که پیشوایان او شمرده می‌شوند.

این روزها کتاب گران است و خواننده، هر کتابی را نمی‌تواند بخرد، ناچار باید از میان مثلاً ده کتابی که سابقاً به راحتی می‌خرید یکی را برگزیند. از این رو باید قدر مترجمانی که این کار دشوار انتخاب را تمام و کمال به گردن خواننده نمی‌گذارند و خود کتابی را که باید ترجمه کنند، با ذوق و سلیقه انتخاب می‌کنند، دانست. من معتقدم که خانم لیلی گلستان یکی از این مترجم‌ها است. برجسته‌ترین رمان‌هایی را که در فرانسه منتشر می‌شود می‌خواند و از آن میان چشم‌گیرترینش را انتخاب و ترجمه می‌کند. نثر روان و تمیزی دارد و مشخصه بزرگش این‌که برای خودنمایی مزاحم خواننده نیست. با این‌که [...] چندان آدم متواضعی نیست، لازم‌ترین صفت مترجم خوب، یعنی تواضع در برابر نویسنده را دارد، یعنی تسلیم سبک نویسنده است و خودش کنار می‌رود تا خواننده مستقیماً با نویسنده روبرو باشد و آدم با خیال راحت می‌تواند کتابی را که او انتخاب و ترجمه کرده است بخواند و لذت ببرد. ■